

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در روایات تسويف در حج است. بنا بر این شد که این دوازده روایاتی که صاحب وسائل (قدس سره) نقل کرده را یکبار بخوانیم و پس از خواندن آنها، باید دید چه نتیجه‌ای می‌توان از این روایات داشته باشیم. به روایت یازدهم رسیدیم، قبل از بررسی روایت یازدهم، نکته رجالی را در روایت ششم درباره ابوجمیل که همان مفضل بن صالح است، بیان خواهیم کرد.

بررسی وثاقت ابوجمیل مفضل بن صالح

ابن غضائری در رجال خود درباره ابوجمیل می‌گوید: «ضعیف کذاب یضع الحديث»^[1]، شیخ طوسی (قدس سره) در رجال خود چنین تعابیری را ندارد و تنها می‌گوید: «مات فی حیاة الرضا (علیه السلام) و من اصحاب الصادق (علیه السلام)»^[2]، در فهرست می‌گوید: «له کتاب روی عنه الحسن بن علی بن فضال»^[3]. غیر از ابن غضائری، نجاشی در ترجمه جابر بن یزید اشاره‌ای به ضعف ابی جمیل دارد،^[4] اما آنچه سبب اعتماد به ابوجمیل شده آن است که، اولاً نام او در اسناد کامل الزیارات هست که ابن قولویه شهادت به وثاقتش داده است.

مرحوم خوئی تا اواخر عمر و حتی در کتاب معجم رجال الحديث، بر این توثیق عام اعتماد کردند، اما پایان عمر شریف خود از این مبنا برگشت و برخی از توثیقات عام مثل توثیق ابن قولویه و دیگران را رد کردند. مرحوم وحید بهبهانی تمایل به وثاقت ابوجمیل دارد.

اما آنچه جای تعجب دارد این است بزرگان ما گاهی اوقات بر شهادت شیخ طوسی (قدس سره) بر وثاقت شخصی (که نوشته: «ثقة»)، اعتماد می‌کنند، منتهی وقتی می‌بینند یک نفر توثیق خاص ندارد، اما راویان جلیل‌القدر و اصحاب اجماع از او نقل می‌کنند، باز به این نقل اجلاء اعتماد نمی‌کنند! و حال آنکه به نظر ما این نقل اجلاء از شهادت به وثاقت به مراتب بالاتر است. به عنوان مثال، فرض کنید امروز در زمان ما بزرگان حوزه از یک شخصی مطلبی را نقل کنند، معلوم می‌شود که این شخص، مورد اعتماد بزرگان حوزه است.

بنابراین، ابوجمیل مفضل بن صالح، اولاً در اسناد کامل الزیارات قرار دارد، ثانیاً اگر کسی هم این توثیق را نپذیرد، مهم‌تر این است که افرادی جلیل‌القدری هم‌چون ابن ابی عمیر، حسن بن محبوب، بزنی، حسن بن علی بن فضال از او روایت نقل کردند.

مبنای ما در رجال این است که نقل اجلاء، خودش کفایت می‌کند و به نظر من، نقل اجلاء از یک توثیق و یک شهادت خاص

شیخ طوسی (قدس سرّه) به وثاقت یک راوی، بالاتر است، اما برخی از بزرگان مثل مرحوم خوئی از کسانی هستند که نقل اجلاء را کافی نمی‌دانند، منتهی ایشان در اینجا می‌فرماید بر فرض که ما نقل اجلاء را هم معتبر بدانیم، اما نجاشی می‌گوید: «إن ضعف مفضل بن صالح كان من المتسالم عليه عند الاصحاب»^[5]؛ ضعف مفضل بن صالح نزد اصحاب متسالم علیه است.

بنابراین، در اینجا چنین معارض قوی‌ای وجود دارد و آن اینکه، نجاشی می‌گوید ضعف این شخص مورد اتفاق است. حال باید دید مرحوم وحید بهبهانی از این عبارت نجاشی چگونه پاسخ می‌دهد؟ اگر متسالم علیه است، چرا شیخ طوسی (قدس سرّه) در رجال حرفی از ضعف او نزده است و چرا در الفهرست، فقط می‌گوید: «له کتاب»؟ اگر ضعف یک راوی، متسالم علیه است، باید همه رجالیون یا لاقل اکثر رجالیون تصریح به ضعفش کنند.

در مورد مفضل بن صالح، ابن غضائری می‌گوید: «ضعیفٌ کذابٌ يضع الحديث»، تضعیف نجاشی را داریم که می‌گوید متسالم علیه است، اما اولاً شما که می‌گوئید متسالم علیه است، با نقل ابن قولویه در اسناد کامل الزیارات چه می‌کنید؟ ثانیاً با نقل اجلاء چه می‌کنید و ثالثاً، از اینها مهم‌تر اینکه اگر متسالم علیه است، چرا شیخ طوسی (قدس سرّه) اصلاً اشاره‌ای به ضعف او نمی‌کند؟ لذا این تعبیر برای ما پذیرفتنی نیست.

نتیجه آنکه، نسبت به ابوجمیل همان دیدگاهی که مرحوم وحید بهبهانی پذیرفته (که «مال إلى صلاح»؛ تمایل به وثاقت پیدا کرده)، ما نیز همان را اختیار می‌کنیم.

نکته رجالی

آیا می‌توان با یک اشکال، یک روایتی را که پر از مطلب و قاعده است، را کنار گذاشت؟! این کار درست نیست، بلکه ما باید تا جایی که امکان دارد این روایاتی که در کتب بزرگان آمده استفاده کنیم. معروف این است که می‌گویند اخباری‌ها، روایات کتب اربعه را تماماً قطعی الصدور یا قطعی الاعتبار می‌دانند، اولاً، این دیدگاه منحصر به اخباری‌ها نیست، بلکه مرحوم نائینی می‌فرماید مناقشه در اسناد کافی، «حرفه العاجز» است.^[6]

مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی (که واقعاً از جهت علمی بسیار بسیار مرد قوی‌ای بود؛ هم در فقه، هم در فلسفه، هم در اصول، هم در تفسیر و واقعاً حیف شد که الآن جای ایشان خالی است) در اصول می‌گوید تمام روایات کتب اربعه برای ما قطعی الاعتبار است.

ما در بحث اصول، تمام روایات مرسل کتاب من لا یحضره الفقیه را درست کردیم. حال می‌گوییم تمام سرمایه ما این روایات است، نمی‌توان گفت از میان بیش از شانزده هزار حدیث کتاب کافی، فقط سه چهار هزار روایت صحیح است. ممکن است پرسیده شود که برخی از روایات، با قطعیات مخالفت دارد، در پاسخ باید گفت که در اینجا باید راه دیگری برای این تعارض پیدا کرد نه اینکه بگوئیم به مجرد اینکه وثاقت این راوی ثابت نیست، روایت کنار گذاشته می‌شود.

بررسی سند روایت هشتم

سند هشتمین روایت عبارت بود از: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ»^[7]، درباره محمد بن فضیل، در رجال بحث هست و آن اینکه، یک محمد بن فضیل داریم و یک محمد بن قاسم بن فضیل. اختلافی بین بزرگان هست که اینها دو نفرند یا یک نفر؟

مرحوم اردبیلی در جامع الرواة می‌فرماید اینها یک نفرند نه دو نفر. مرحوم خوئی می‌فرماید محقق اردبیلی (قدس سره) جزم به این پیدا کرده که محمد بن فضیل، همان محمد بن قاسم بن محمد بن فضیل است و به وثاقت محمد بن قاسم بن فضیل، تصریح شده و این که در بعضی از روایات، به جای اینکه بگوید محمد بن قاسم بن فضیل می‌گوید قاسم بن فضیل، اردبیلی (قدس سره) می‌گوید این یک استعمال شایعی است که گاهی اوقات یک فردی را به جدش نسبت می‌دهند نه به پدرش.

مرحوم مجلسی نیز در وجیزه، همین نظر اردبیلی را دارد، اما محقق خوئی (قدس سره) می‌فرماید: «إلا أن الجزم به فی غیر محله فإن محمد بن الفضیل الازدی الصیرفی رجلٌ معروفٌ ذو کتاب و له روایاتٌ كثيرةٌ فإطلاق محمد بن الفضیل و ارادة محمد بن قاسم بن الفضیل من دون قرينةٍ اطلاقٌ علی خلاف قانون المحاوره»^[18].

نکته‌ای که باید دقت داشت آن است که اولاً، شیخ صدوق (قدس سره) در من لا یحضره الفقیه، از محمد بن فضیل زیاد روایت نقل می‌کند، ثانیاً، شیخ صدوق (قدس سره) در مشیخه کتاب فقیه، وقتی سلسله‌ی سندها را بیان می‌کند، در آنجا اصلاً طریقی برای صدوق به محمد بن فضیل نداریم، بلکه تنها چیزی که بیان می‌کند طریقی خود به محمد بن قاسم بن فضیل است.

مرحوم میرداماد در حاشیه بر استبصار می‌گوید صدوق در فقیه، اصلاً یک روایت از محمد بن قاسم بن فضیل نقل نکرده و همه جا گفته محمد بن فضیل (که البته باید تتبع کنید که آیا این سخن میرداماد، صحیح است یا خیر؟). بنابراین، از کلمات میرداماد در حاشیه استبصار نیز استفاده می‌شود که این محمد بن فضیلی که شیخ صدوق (قدس سره) از او روایت نقل می‌کند، همان محمد بن قاسم بن فضیل است؛ یعنی مرحوم میرداماد نیز جزم محقق اردبیلی (قدس سره) را پیدا کرده است.

حال مشکل این است که اگر گفتیم این‌ها دو نفر هستند، محمد بن قاسم بن فضیل توثیق دارد، اما محمد بن فضیل ندارد، اولاً؛ در رد کردن مرحوم خوئی نسبت به محقق اردبیلی (قدس سره) جای تعجب است؛ زیرا استدلال ایشان این است که چون محمد بن فضیل روایات زیادی دارد و «رجلٌ معروفٌ ذو کتاب و له روایاتٌ كثيرةٌ»، پس اینها دو نفر هستند و حال آنکه منافاتی نیست در اینکه محمد بن فضیل با محمد بن قاسم بن فضیل یکی باشد. این دلیل محقق خویی (قدس سره)، نه دلیل بر تعدد است و نه دلیل بر وحدت و با هر دو قابلیت جمع دارد.

قرینه دال بر یک نفر بودن دو اسم

قرینه‌ای در اینجا وجود دارد که از آن به خوبی استفاده می‌شود که این دو، یکی هستند و آن اینکه، به شهادت میرداماد، شیخ صدوق (قدس سره) در فقیه از محمد بن قاسم بن فضیل روایت نقل نکرده و در همه جا می‌گوید محمد بن فضیل و در مشیخه فقیه، طریقی خود را به محمد بن قاسم بن فضیل نقل می‌کند و اصلاً اسمی از طریقی صدوق به محمد بن فضیل نداریم. به همین دلیل، قویاً به ذهن می‌آید که این‌ها یکی باشند.

مرحوم تفرشی در نقد الرجال می‌گوید: «یحتمل أن یكون محمد بن الفضیل هذا هو محمد بن القاسم بن الفضیل الثقة»، بعد می‌گوید: «لأن الشیخ الصدوق روی كثيراً فی الفقیه عن محمد بن الفضیل عن ابی الصباح الكنانی ثم قال فی مشیخته ما کان فیه عن محمد بن القاسم بن الفضیل البصری صاحب الرضا (علیه السلام) فقد رویته عن فلان... و لم يذكر فی المشیخه طریقه إلی محمد بن الفضیل اصلاً»^[19].

بنابراین، این خود قرینه روشنی است بر اینکه این دو یکی هستند و وقتی یکی شدند، محمد بن فضیل ثقه می‌شود؛ چون محمد بن

فضیل همان محمد بن قاسم بن فضیل ثقه است.

دیدگاه محقق خویی(قدس سره)

مرحوم خوئی بعد از بیان این کلمات می‌فرماید: «إن روایات ابی الصباح فی الفقیه اکثر من روایات محمد بن فضیل»؛ روایاتی که شیخ صدوق(قدس سره) از ابی الصباح نقل می‌کند، بیشتر از روایاتی است که از محمد بن فضیل نقل می‌کند. بعد می‌خواهد این اشکال نقد الرجال را جواب دهد (که مرحوم تفرشی می‌گوید صدوق(قدس سره) در مشیخه، طریق خودش به محمد بن فضیل را نقل نکرده)، می‌فرماید موارد بسیاری (بیش از صد مورد) هست که شیخ صدوق(قدس سره) در فقیه می‌گوید: «باسناده عن فلان»، اما در مشیخه طریق خودش را به آن راوی نقل نکرده است که یکی از این موارد، محمد بن فضیل است، موارد دیگر عبارتند از: برید، ابو عبیده، جمیل بن صالح، حران بن اعین، موسی بن بکر، یونس بن عبدالرحمن.

ایشان در پایان می‌گوید اگرچه طریق شیخ صدوق(قدس سره) به محمد بن فضیل برای ما روشن نیست، اما (چون این روایت از شیخ طوسی(قدس سره) نیز نقل شده) طریق شیخ طوسی(قدس سره) به او صحیح است گرچه ابن ابی جید در طریق شیخ طوسی(قدس سره) قرار دارد، منتهی او نیز علی الاظهر ثقه است.^[10]

در ردّ اشکال محقق خویی(قدس سره) (که فرمود بیش از صد مورد شیخ صدوق(قدس سره) از افرادی روایت نقل می‌کند، ولی در مشیخه طریق خود به آن‌ها را ذکر نکرده و این اشکالی ندارد) باید گفت که طبق کلام مرحوم خوئی شیخ صدوق(قدس سره) باید یک طریق به محمد بن قاسم بن فضیل داشته باشد و یک طریق به محمد بن فضیل که در این صورت می‌توان گفت این‌ها واقعاً دو نفر هستند و مرحوم صدوق به هر دوی ایشان توجه داشته است، اما اگر طریقی را بیاورد و طریق دیگر را نیاورد، بسیار بعید است که دو نفر باشند.

خلاصه آنکه؛ دیدگاه ما نیز همانند مرحوم اردبیلی، علامه مجلسی(قدس سره)، مرحوم تفرشی و میرداماد (که این چهار نفر خود از بزرگان و اعلام هستند)، این است که این دو، یکی بوده و محمد بن فضیل همان محمد بن قاسم بن فضیل است. البته در اینجا مرحوم کلباسی صاحب کتاب «الرسائل الرجالیّة» (که کتاب بسیار خوب و پر مطلبی است) نکات خوبی درباره محمد بن فضیل دارد و ایشان نیز در پایان همین نظر را اختیار می‌کند. ایشان می‌گوید: «فالظاهر أن محمد بن الفضیل المتکرر فی الاسانید هو محمد بن القاسم المذكور فی المشیخه و إنما اسقط [یعنی اسقط الصدوق القاسم] من باب الاختصار».^[11]

روایت یازدهم: روایت عیاشی

این روایت، از تفسیر عیاشی است و بیان شد که در حقیقت، همان روایت اول است و این دو روایت، یکی است، منتهی صاحب وسائل(قدس سره) روایت اول را به صورت کامل نیاورده و در اینجا کامل آورده است.^[12] در این سند عیاشی است و در سند روایت اول، شیخ طوسی(قدس سره) است: «باسناده عن الحسین بن سعید عن فضالة بن ایوب عن معاوية بن عمار»^[13] که سند روایت، صحیح است.

عبارت این روایت، همانند روایت اول است که در هر دو آمده: «وَإِنْ كَانَ سَوْفَهُ لِلتَّجَارَةِ فَلَا يَسَعُهُ وَإِنْ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ»؛ بیان شد که روایات تسویف، دو طایفه است؛ یک طایفه هم اصل تسویف را بیان می‌کند (و می‌گوید اگر کسی مال داشت، سالم بود و به حج نرفت، «لا یسعه ذلک») و هم می‌گوید: «إن مات علی ذلک فقد ترک شریعة من شرائع الاسلام»، اما طایفه دوم روایاتی است که تسویف را با مُردن یکی می‌کند؛ یعنی از آن استفاده می‌شود تسویف جایی است که امسال و سال آینده و ... نرود تا بمیرد.

آخرین روایت، روایت کلیب است؛ یعنی عیاشی «وَعَنْ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)»^[14]. چند راوی به نام کلیب داریم؛

(1) کلیب بن اسود العامری (که از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است)،

(2) کلیب بن شهاب (که از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است)،

(3) کلیب بن عبدالملک (که از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است) و...

اما مراد از کلیب در این روایت، «کلیب بن معاویة بن جبلة صیداوی اسدی» است، درباره وثاقت او، نجاشی می‌گوید: «له کتاب»^[15]، شیخ طوسی (قدس سره) در الفهرست می‌گوید: «له کتاب»^[16]، در رجال خود می‌گوید از اصحاب امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است، اما کشی روایتی را نقل کرده و می‌گوید: «فترحم عليه ابو عبد الله (عليه السلام)»^[17]؛ یعنی امام (علیه السلام) فرموده «رحمة الله عليه» (رحمت خدا بر او) و ترحم دلیل بر این است که مورد اعتماد امام صادق (علیه السلام) بوده است.

کشی در ادامه به بیان روایت دیگری می‌پردازد: «أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ كُلَيْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْأَسَدِيِّ، قَالَ، سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَعَلَى دِينِ اللَّهِ وَدِينِ مَلَائِكَتِهِ»^[18]؛ (وقتی انسان این روایت را می‌بیند، باید بگوید امام زمان علیه السلام درباره ما، حال ده درجه یا صد درجه پائین‌تر، چنین چیزی را می‌فرماید یا نه) کلیت می‌گوید امام صادق (علیه السلام) نسبت به صفوان، کلیب، ایوب بن نوح فرمود: «وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَعَلَى دِينِ اللَّهِ وَدِينِ مَلَائِكَتِهِ فَأَعِينُونِي بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ».

در روایت دیگری، کشی می‌گوید شخصی به امام صادق (علیه السلام) می‌گوید آیا می‌شود یک مردی مرد دیگری را که ندیده دوست داشته باشد؟ حضرت فرمود بله، بعد حضرت در جواب می‌فرماید من کلیب بن معاویة بن جبلة صیداوی را ندیدم، اما او را دوست دارم.^[19] مرحوم علامه در خلاصه می‌گوید: «فنحن في تعديله من المتوقفين»^[20].

نتیجه آنکه؛ بر فرضی که سند این روایات، صحیح باشد، به احتمال قوی انسان را متمایل می‌کند به اینکه این شخص نیز معتبر باشد، منتهی اشکال سند این است که عیاشی از کلیب نقل می‌کند که باعث ارسال سند می‌شود.

متن روایت عبارت است از: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلَهُ أَبُو بَصِيرٍ وَأَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ لَهُ مِائَةُ أَلْفٍ فَقَالَ الْعَامَ أَحْجُ الْعَامَ أَحْجُ فَأَدْرَكَهُ الْمَوْتُ وَلَمْ يَحْجْ حَجَّ الْإِسْلَامِ»؛ شخصی صد هزار دینار دارد (مثل یک زمانی در عرف ما می‌خواستند بگویند فلانی پولدار است، می‌گفتند میلیونر است، حال در زمان ما میلیارد است) و حج خود را عقب انداخت تا اینکه مرد، حضرت فرمود: «يَا أَبَا بَصِيرٍ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا أَعْمَى عَنْ فَرِيضَةِ مَنْ فَرَّاضِ اللَّهِ». در این روایت نیز، تسويف الى حين الموت آمده است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] رجال ابن الغضائري - كتاب الضعفاء، ص: 88، رقم 118.

[2] رجال الطوسي، ص 307، رقم 4541.

[3] □ فهرست الطوسي ص : 475، رقم 765.

[4] □ رجال النجاشي ص : 128.

[5] □ معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج19، ص: 312.

[6] □ معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج1، ص: 81.

[7] □ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا فَقَالَ نَزَلَتْ فِيمَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ عِنْدَهُ مَا يَحُجُّ بِهِ فَقَالَ الْعَامُ أَحُجُّ الْعَامَ أَحُجُّ حَتَّى يَمُوتَ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ.» الفقيه 2- 447- 2933؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 28، ح 14157-8.

[8] □ معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج18، ص: 153.

[9] □ نقد الرجال، ج1، ص: 94-93.

[10] □ «أقول: إن روايات أبي الصباح في الفقيه أكثر من روايات محمد بن الفضيل، و روى الصدوق - قدس سره - في الفقيه، عن أشخاص يزيد عددهم على مائة، و لم يذكر طريقه إليهم في المشيخة، و فيهم من هو كثير الرواية مثل محمد بن الفضيل، منهم: أبو عبيدة، و بريد، و جميل بن صالح، و حمران بن أعين، و موسى بن بكر، و يونس بن عبد الرحمن إذا لا دليل على أن محمد بن الفضيل الذي يروي عن أبي الصباح الكتاني، هو محمد بن القاسم بن الفضيل. و كيف كان، فطريق الشيخ إليه صحيح، و إن كان فيه ابن أبي جيد فإنه ثقة على الأظهر.» معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج18، ص: 154.

[11] □ الرسائل الرجالية، ج4، ص12.

[12] □ «مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ هَذَا لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ وَ صِحَّةٌ فَإِنْ سَوَّفَهُ لِلتَّجَارَةِ فَلَا يَسْعُهُ ذَلِكَ وَ إِنْ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ تَرَكَ شَرِيعَةً مِنْ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ إِذَا تَرَكَ الْحَجَّ وَ هُوَ يَجِدُ مَا يَحُجُّ بِهِ وَ إِنْ دَعَاهُ أَحَدٌ إِلَى أَنْ يَحْمِلَهُ فَاسْتَحْيَا فَلَا يَفْعَلُ فَإِنَّهُ لَا يَسْعُهُ إِلَّا أَنْ يَخْرُجَ وَ لَوْ عَلَى حِمَارٍ أَجْدَعَ أَبْتَرَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ وَ مَنْ تَرَكَ فَقَدْ كَفَرَ قَالَ وَ لَمْ لَا يَكْفُرُ وَ قَدْ تَرَكَ شَرِيعَةً مِنْ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ يَقُولُ اللَّهُ الْحَجُّ أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالٍ فِي الْحَجِّ فَالْفَرِيضَةُ التَّلْبِيَةُ وَ الْإِشْعَارُ وَ التَّقْلِيدُ فَأَيُّ ذَلِكَ فَعَلَ فَقَدْ فَرَضَ الْحَجَّ وَ لَا فَرَضَ إِلَّا فِي هَذِهِ الشُّهُورِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ الْحَجُّ أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ.» تفسير العياشي 1- 190- 108؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 29، ح 14160-11.

[13] □ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ هَذِهِ لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ وَ صِحَّةٌ وَ إِنْ كَانَ سَوَّفَهُ لِلتَّجَارَةِ فَلَا يَسْعُهُ وَ إِنْ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ تَرَكَ شَرِيعَةً مِنْ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ إِذَا هُوَ يَجِدُ مَا يَحُجُّ بِهِ الْحَدِيثُ.» التهذيب 5- 18- 52؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 25، ح 14150-1.

[14] □ «وَ عَنْ كُتَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلَهُ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ لَهُ مِائَةٌ أَلْفٍ فَقَالَ الْعَامَ أَحُجُّ الْعَامَ أَحُجُّ فَأَدْرَكَهُ الْمَوْتُ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّ الْإِسْلَامِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا أَعْمَى عَنْ فَرِيضَةٍ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ.» تفسير العياشي 2- 306- 130؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 29، ح 14161-12.

[15] □ رجال النجاشي، ص318، رقم 871.

[16] □ فهرست الطوسي ص : 377، رقم 584.

[17] □ رجال الكشي ص 339، رقم 627.

[18] □ «أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ كُتَيْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْأَسَدِيِّ، قَالَ، سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ وَ اللَّهُ إِنْكُمْ لَعَلَى دِينِ اللَّهِ وَ دِينِ مَلَائِكَتِهِ فَأَعِينُونِي بَوْرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ، فَوَ اللَّهُ مَا يُتَقَبَّلُ إِلَّا مِنْكُمْ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ، فَإِذَا تَمَيَّزَ الْقَوْمُ فَتَمَيَّزُوا.» رجال الكشي، ص340، رقم 628.

[19] □ «629 رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُعَلَّى النَّبِيلِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمَادٍ الْخَزَّازِ عَنْ كُتَيْبٍ، قَالَ، قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَ يُحِبُّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ وَ لَمْ يَرَهُ قَالَ هَا هُوَ ذَا أَنَا أَحِبُّ كُتَيْبًا الصَّيْدَاوِيَّ وَ لَمْ أَرَهُ.» همان، رقم 629.

